

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

فرمایش مرحوم محقق نائینی را ملاحظه فرمودید؛ فرمودند در اینجایی که متزاحمین طولیین هستند مثل اینکه کسی یا قدرت دارد رکعت اول را بایستد و رکعت دوم نشسته بخواند و یا اینکه رکعت دوم را بایستد و رکعت اول را نشسته بخواند در فرضی که آن واجب متأخر اهم باشد چون گفتیم اگر متساویین باشند یا متقدم اهم باشد که بحثی نیست، اما اگر آن واجب متأخر اهم بود آیا در اینجا ترتب جریان دارد یا خیر؟

نظر ایشان این شد که ترتب در واجبین متزاحمین طولیین جریان ندارد و جریانش مشروط است به شرط متأخر و شرط متأخر را چون ایشان محال می‌دانند پس این جریان ترتب هم در اینجا محال است. بیان ایشان را مفصل عرض کردیم و عمده استدلال ایشان این بود که ترتب را که ما می‌خواهیم تصویر بکنیم؛ باید اینطور بگوییم یا واجب متقدم خودش مشروط شود به عصیان واجب متأخر یا باید بگوییم واجب متقدم مشروط می‌شود به آن خطایی که متولد از واجب متأخر است.

نسبت به واجب متأخر که قیام در رکعت ثانیه است این خطاب از او متولد می‌شود که «احفظ قدرتك» حالایی که واجب متأخر اهم است، قدرت خود را حفظ کن یعنی واجب متقدم را نیاور، قیامت در رکعت اولی را نیاور، قدرت را برای رکعت ثانیه حفظ کن. اینجا ما بیاییم این خطاب اولی را مشروط بکنیم به عصیان آن خطایی که متولد از خطاب دوم است.

فرمود این هم یا تحصیل حاصل می‌شود و یا طلب الممتنع می‌شود. بیانشان این بود که اگر ما بخواهیم ترتب درست کنیم به چه قالبی باید ذکر کنیم؟ اینطور می‌شود: «ان لم تحفظ قدرتك للركعة الثانية» اگر قدرت خود را برای رکعت دوم حفظ نمی‌کنی، اینجا «فقم في الركعة الاولى». فرمودند این لم تحفظ این معنایش چیست؟

«ان لم تحفظ» اگر قدرت خود را نمی‌کنی، خوب اگر قدرت را حفظ نمی‌کنی مصداقش چیست؟ مصداقش این است که یا بیایی قدرت را در رکعت اولی صرف کنی یا قدرت را در يك امر ثالثی صرف کنی، نمی‌شود بگوییم که خوب این قدرت را برای رکعت ثانیه حفظ نکرد.

حالا اختیارش با این است که یا بیاید در این رکعت اولی صرف بکند یا در امر ثالث صرف بکند. بالاخره این به صورت قهری اگر یعنی چه زمانی صدق می‌کند که ما بگوییم این شخص قدرت خودش را برای رکعت ثانیه حفظ نکرد، این چه زمانی این صدق می‌کند؟ زمانی که عملاً یا قدرت را صرف رکعت اولی کرده باشد یا عملاً قدرت را صرف يك شيء ثالث کرده باشد. آن وقت اگر صرف رکعت اولی کرده باشد اینجا دیگر «فقم في الركعة الاولى» می‌شود تحصیل حاصل. اگر قدرت را صرف امر ثالث کرده باشد چون مفروض این است که قدرت دیگری در میان نیست، حالا که قدرت دیگری در میان نیست پس الآن اگر بخواهد به او بگوییم که در رکعت اولی قیام کن این می‌شود طلب الممتنع و این طلب ممتنع محال است. این بیان ایشان در این قسمت است. در ذیل و در دنباله همین مطلب این را به عنوان يك ضابطه کلی فرموده‌اند که اساساً ترتب در جایی که خطاب

مترتب خودش از مصادیق «مرتبٌ علیه» است، اینجا ترتب محال است.

جایی که خطاب مترتب خودش از مصادیق مرتب علیه است، خوب اینجایی که می‌گوییم «ان لم تحفظ قدرتك» يك مصداق این «ان لم تحفظ» این است که بیاید قدرت را در رکعت اولی صرف بکند. ان قلت: اگر کسی اشکال کند که شما چرا این حرف را بگوید شما چرا این حرف را در باب صلوات و اضاله نزدیک؟ خوب آنجا اگر کسی اضاله نکند مصداق عدم الاضاله یکیش صلوات است. خوب چرا در آنجا ترتب را قائل شدید؟ قلت: می‌فرمایند آنجا مسأله این چنین نیست، آنجا صلوات مصداق برای ترك اضاله نیست بلکه ترك اضاله مستلزم برای - حتی تعبیر به استلزام هم فرموده‌اند که نمی‌شود کرد - فرمودند در صلوات و در اضاله ترك اضاله مستلزم صلوات نیست، مستلزم يك فعل معین دیگر هم نیست؛ آنجا می‌تواند نه اضاله کند و نه صلوات. استلزامی هم در کار نیست! نه مصداق برای آن ترك اضاله است صلوات و نه صلوات لازم ترك اضاله است. لذا فرموده‌اند بین اینجا و بین مسأله اضاله و صلوات بینشان فرق وجود دارد. و باز همینطور تذکر داده‌اند فرموده‌اند که در باب اجتماع امر و نهي هم ما نمی‌توانیم آنجا مسأله ترتب را مطرح کنیم. شما می‌گویید صلوات در دار غصبی اینجا محل برای اجتماع امر و نهي است، این عمل از این جهت که صلوات است متعلق امر است، از این جهت که غصب است متعلق برای نهي است.

فرموده‌اند آنجا هم ما نمی‌توانیم بیاییم مسأله ترتب را مطرح بکنیم. خوب اگر آنجا بخواهیم مسأله را ترتب را مطرح بکنیم اینطور می‌شود که بگوییم «لا تغصب» غصب نکن «و ان غصبت فصل» اگر بخواهیم ترتب را در مسأله اجتماع امر و نهي مطرح کنیم اینطور می‌شود «لا تغصب» این نهي است، حالا اگر خواستی این نهي را عصیان کنی «و ان عصیت و غصبت فصل» نماز بخوان در اینجا. اینجا می‌فرمایند ترتب نمی‌شود، چرا؟ می‌فرمایند برای اینکه خود این صلوات می‌تواند مصداق برای غصب باشد یا خود غصب اگر این غصب خودش صلوات است این می‌شود تحصیل حاصل، بگوییم «لا تغصب و ان غصبت» مصداق غصبت چیست؟ خود صلوات است. دیگر بگوییم فصل این عنوان تحصیل حاصل را دارد. اگر يك فعلی غیر از صلوات هم باشد باز آن عنوان طلب ممتنع را پیدا می‌کند. نتیجه گرفته‌اند که نماز مصداق غصب است و وقتی مصداق برای غصب شد امر ترتبی در اینجا نمی‌آید و قاعده کلی این است که در خطاب ترتبی مترتب که عنوان مهم را دارد باید از افراد و مصادیق عصیان که شرط برای خطاب مترتب علیه است، از مصادیق و افراد او نباشد. این خلاصه فرمایش مرحوم نائینی.

نظر استاد محترم:

اینجا به حسب ظاهر فرمایش ایشان فرمایش متینی است، منتها يك تکمیلی را ما در اینجا باید ذکر بکنیم تا مناقشه‌ای به فرمایش ایشان وارد نشود و آن تکمیل این است: اگر کسی بیاید این اشکال را بکند و بگوید شما چطور نسبت به خطاب مرتب علیه می‌آیید يك خطابی را متولد از او درست می‌کنید می‌گویید «احفظ قدرتك» بعد برای اینکه بگویید در اینجا ترتب وجود ندارد می‌آیید می‌گویید آقا اگر ترتب را بخواهیم بگوییم اینطور می‌شود: «ان لم تحفظ قدرتك فقم في الركعة الاولى». اشکال یعنی نکته و سؤال این است که چرا شما همانطوری که يك خطابی را از مرتب علیه تولید می‌کنید از مترتب چرا تولید نمی‌کنید؟ یعنی چه؟ یعنی بگوییم مهم که عبارت از قیام در رکعت اولی است، اهم که قیام در رکعت ثانیه است از هر کدام يك خطابی متولد می‌شود. از اهم «احفظ قدرتك» برای رکعت ثانیه، در مهم می‌شود «اصرف قدرتك» آنجا هم يك چنین چیزی است؛ قدرت خود را صرف کن برای رکعت اولی. آن وقت ما بیاییم بگوییم که بین این دو تا خطاب متولد ترتبی وجود دارد. به چه بیان؟ بگوییم مولا می‌گوید تو يك قدرتی را می‌خواهی صرف کنی، اگر ننگه می‌داری برای رکعت دوم فبها، اما اگر این قدرت را نمی‌خواهی برای رکعت دوم ننگه داری صرف امر ثالث نکن؛ این قدرت را صرف همین قیام رکعت اولی بکن. خوب چه اشکالی دارد که ما يك خطاب ترتبی اینطور درست کنیم؟

اگر ما بتوانیم این بیان را بگوییم کما اینکه در اهم يك خطابی متولد می‌شود به نام «احفظ قدرتك» هکذا در مهم هم يك خطاب متولدی دارد به نام «اصرف قدرتك» قدرت خود را صرف بکن. بگوییم این وجوب صرف قدرت برای رکعت اولی در صورتی است که این نمی‌خواهد قدرت خودش را برای رکعت ثانیه صرف بکند، الآن قدرت دارد عملی را انجام بدهد اگر بخواهد برای رکعت ثانیه صرف نکند باید برای رکعت اولی صرف بکند؛ دیگر نرود قدرت خودش را در امر ثالث یعنی يك عمل دیگری که

خارج از این مهم و أهم است صرف بکند.

اگر کسی این حرف را زد، چه اشکالی دارد از نظر ترتب؟ یعنی با این بیان اگر ما بخواهیم ترتب را در واجبین طولیین درست کنیم که در واجبین طولیین خیلی هم مصداق دارد مثال دارد و مورد ابتلاء است؛ عرض کردم که در جاهای زیادی انسان برخورد می‌کند، شخص می‌گوید من یا قدرت دارم که طواف بکنم مخصوصاً در باب حج یا طوافم را کس دیگری انجام بدهد من نمازش را بخوانم یا من سعیم را انجام بدهم عمل دیگر را دیگری انجام بدهد. در واجبین طولیین زیاد اتفاق می‌افتد این نکته. آیا با این بیان می‌شود تصویر کرد ترتب را در واجبین طولیین؟

در خود آن خطاب نشد، خطاب این است که می‌گوید اگر قدرت را صرف رکعت دوم نمی‌کنی «فقم» بلند شو بایست و رکعت اولی را ایستاده بخوان. اشکال نائینی این بود که خوب «ان لم تحفظ» این مصداق دارد، مصداقش این است که یا آمده ایستاده در رکعت اولی می‌شود «لم یحفظ» قدرت را برای رکعت دوم یا رفته در یک امر ثالثی صرف کرده؛ بالاخره یک قدرتی بوده که صرف شده است. اگر خود خطاب را ما بخواهیم «فقم فی الركعة الاولى» را بگوییم همینطور است.

ولی اگر مسأله را بیاوریم روی لزوم صرف قدرت، اصلاً ما قبل از اینکه کسی قادر است کاری را می‌خواهد انجام بدهد کاری هم به بحث ترتب و اینها هم نداریم، آیا از نظر عقلانی عقلاً حکم نمی‌کنند به اینکه اگر کسی به کسی گفت اگر تو زور داری این کار را انجام بده، اگر تو قدرت داری قدرتت را صرف امور جزئی نکن صرف امور کلیه بکن؛ خوب این یک امر متعارفی است، یک امری است که خیلی هم مورد وقوع است و واقع هم شده است. حالا شارع هم بیاید اینطور بگوید به همین بیان بگوید که ما یک خطابی هم از این قیام در رکعت اولی که - این هم مشروط به قدرت است - «احفظ قدرتك للركعة الاولى بشرط عدم الحفظ فی الركعة الثانية» این عدم الحفظ یعنی بنا دارید بر اینکه برای رکعت ثانیه صرف نکنی.

البته خود مرحوم نائینی قبلاً یک بحثی داشتند که در باب ترتب اگر بگوییم که مترتب مشروط است به عصیان مرتب علیه یا مشروط است به عزم بر عصیان مرتب علیه یا هر کدام باشد کافی است. در باب ترتب آیا به مجرد اینکه کسی عزم بر عصیان مرتب علیه را دارد به مجرد این عزم خطاب مترتب فعلیت پیدا می‌کند؟ فرمودند نه.

در باب ترتب باید ما بگوییم این خطاب مترتب مشروط است به خود عصیان مرتب علیه نه تصمیم بر عصیان و عزم بر عصیان. اما اینجا چون مسأله صرف قدرت است، اینجا چه اشکالی دارد که ما مسأله عزم را هم بیاوریم بگوییم «ان لم ترد صرف القدره للركعة الثانية» حالاتی که نمی‌خواهی قدرت را برای رکعت ثانیه صرف بکنی، بیاور برای رکعت اولی صرف بکن، نبر برای امر ثالث و شیء ثالث.

این بیان به نظر می‌رسد بیانی است که ما می‌توانیم ترتب را در این بیاوریم، ولی مشروط به این است که ما بگوییم همانطوری که از خطاب مرتب علیه ما یک خطابی به نام «احفظ قدرتك» را استفاده می‌کنیم، همچنین از خود خطاب وجوب قیام در رکعت اولی از این هم ما یک خطابی مربوط به قدرت استفاده بکنیم. بگوییم دو تا وجوب داریم: وجوب صرف قدرت برای رکعت اولی، وجوب صرف قدرت برای رکعت ثانیه. بین این دو تا وجوب ما می‌آییم ترتب را درست می‌کنیم و ظاهر این است که هیچ مانعی از این نیست یعنی ما هر چه فکر کردیم که فقط خطاب از مرتب علیه تولید بشود اما از مترتب تولید نشود وجهی ندارد! مرتب علیه که قیام در رکعت ثانیه است، چطور شد یک چنین خطابی از آن در آمد «احفظ قدرتك للركعة الثانية»؟ خوب همین خطاب هم برای قیام در رکعت اولی هم متولد می‌شود.

(سؤال و پاسخ استاد): اهمیت نمی‌تواند فارغ باشد. اهمیت فقط در اینکه این قدرت را باید اول آنجا صرف بکنی می‌تواند فارغ باشد و الا هر تکلیفی این خطاب از آن متولد است. یک واجبی به شما متوجه است، وجوب صلوات مثلاً، این وجوب صلوات مشروط به قدرت است؛ شما می‌توانی یک کاری بکنی که قدرت خودت را از بین ببری و نماز هم نخوانی؛ اصلاً بحث تزامم و أهم و مهم و اینها نیست، عقل می‌گوید به مقتضای عبودیت و مولویت مولا بر تو حفظ القدره واجب است، در همه واجبات عقل این حکم را می‌کند. می‌گوید به مقتضای مولویت مولا.

عرض کردم که این مسأله‌ای است که در فقه هم مطرح می‌شود، مرحوم سید در چند جای عروه مطرح کرده در اصول هم مطرح است، ما هم امسال و هم سالهای قبل به مناسبت‌هایی این را متعرض شدیم - آیا انسان می‌تواند خودش را تعجیز کند از تکلیف یا نه؟

یعنی فرض کنید الآن یک آمپولی به خودش بزند بیهوش بشود برود در حال اغماء یک ماه در حال اغماء باشد؛ خودش را تعجیز کند؛ نمی‌تواند. چرا؟ برای اینکه هر واجبی ولو مشروط به قدرت است ولو قدرت هم شرط برای وجوب - روی نظریه مشهور نه شرط برای امتثال - اما این قدرتی که شرط برای تکلیف است ولو باز تحصیلش هم لازم نیست چون در شرایط تکلیف تحصیل شرط تکلیف لازم نیست، شما لازم نیست الآن بروید خودتان را مستطیع بکنید بعد استطاعت را تحصیل بکنید؛ اما تعجیزش و رفعش هم جایز نیست، نمی‌توانی خودت را عاجز بکنی، تعجیز کردن جایز نیست.

بنابراین از خطاب مهم هم این خطاب تولید می‌شود چون ما نمی‌توانیم دو تا واجب شرعی را بیاوریم مشروط به عزم بکنیم. این که ما عرض کردیم این راه طی بشود بر اینکه ترتب را بتوانیم درست کنیم فرقی این است که شما بگویید آقا چه نیازی به این راه بود؟ خود همان را می‌گفتید.

می‌گفتید قیام در رکعت اولی واجب است به نحو ترتبی، اگر تصمیم داشته باشد بر عدم صرف قدرت در رکعت ثانیه. تصمیم در اینجا نمی‌تواند مطرح بشود چون گفتیم بین دو تا تکلیف شرعی شارع نمی‌تواند بیاید مسأله عزم را دخیل بکند، اراده انسان را؛ من اراده کرده‌ام که عمل دوم را انجام ندهم اراده من سبب بشود که عمل اول واجب بشود ولو به نحو ترتبی. بله! عصیان خارجی سبب می‌شود و می‌تواند شرط واقع بشود اما عزم نمی‌تواند شرط باشد. اما وقتی بیاییم در این خطابه‌های متولد، در خطاب متولد مسأله عزم مطرح است.

من یک قدرتی دارم این قدرت را می‌توانم اراده کنم که صرف کنم برای رکعت دوم و می‌توانم اراده کنم که صرف کنم برای رکعت اولی، این که دیگر در اختیار من است!

وجوب حفظ قدرت هم وجوب عقلی است، وقتی وجوب عقلی شد ما بیاییم بگوییم عقل به نحو ترتبی می‌گوید اگر تو اراده صرف القدره برای رکعت ثانیه نداری، باید اراده کنی صرف القدره را برای رکعت اولی. بنابراین با این بیان ترتب تصویر می‌شود و در واجبین طولیین ما می‌توانیم بگوییم ترتب هم در اینجا راه دارد. ترتب اختصاص به واجبین عرضیین ندارد مگر اینکه ما فقط اگر یک کسی یک دلیل محکمی بیاورد بر اینکه واجبین طولیین ما نسبت به واجب اول خطاب متولدی را نداریم آن وقت دیگر این فرمایش تمام است که ما بگوییم در واجبین طولیین ترتب راه ندارد.

اما اگر همانطوری که برای مرتب علیه یک خطابی را تولید کردیم برای مترتب هم خطابی را تولید کنیم اینجا بین این دو تا خطاب متولد ترتب در اینجا به خوبی تصویر می‌شود به همین بیانی که عرض کردیم. این هم از این مسأله. عرض کردم مرحوم نائینی شش قسم برای تزامم قائل شده، تا حالا دو قسمش را ما خواندیم که آیا در این دو قسم ترتب جریان دارد یا نه، سه چهار قسم دیگر مانده است که این هم به ترتیب انشاء الله بیان می‌کنیم.